۵۷

زمین و زندانها باشد و بکار داشتن چیزهای کهن و کارهای با محنت و رنج
و از صور نهانی صورت آنکس که بزرگ سر باشد و خرد چشم و
پهن سینه ابرو و فراخ دهان و ستبر لب و بسیار موی و بلند بالا درشت اندام
و سبز ارنگ و بزرگ کتف و کوتاه انگشت و پیچیده ساق و زرد و بزرگ
پای و فراخ گام و از انسانها پیران و نقاشان هر دو جهودان و از جهت
بندگان و از حیوانات سیاه و گاو و خر و بز و زاغ و دیگر سنگ و مگس و بوم
و هرچه بدبو بود و هرچه بر زمین خانه دارد چون موش و مار و از جاها
موضع نشیمنه و از نباتات عفص و هر آنچه او را تلخ باشد و پیچیده و سیمجه
مو کرنب و لبلاب و شاهدانه و سیبک و از فلزات آهن و سرب و
جواهرات و از شهرها هند و سند و زنگ و حبشه و خط عرب و یمن و
قبط و از جایها چاهها و ویرانها و جاهای قدیم و جاهای نهان و شوره زارها
و سنگها و کوههای بی نبات و سایر آنچه از آنها خبر کرد

المشتری

باعتدال گرم و تر و سعد اکبر است از آنجهت که گرمی و تری معتدل است جوده

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: احکام کواکب (رساله دری)

مؤلف متن .... محشی ....

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر: ۱۲۹۶ ق نوع خط: نستعلیق شکسته تعداد سطر: ۱۴

جزء کتب: هیأت و نجوم زبان: فارسی عدد اوراق: ۷

طول: ۱۶/۵ عرض: ۱۰/۶ شماره عمومی: ۲۵۸۴۱

وقفی / خریداری: مرحوم زاهدی تاریخ وقف / خریداری: دیماه ۱۳۷۷

ملاحظات ....

ضمیمه: رساله در اشکال ماه (در ۱۸ برگ و فارسی)

۲۷

اندازهٔ نوشته‌ها: ۱۳ × ۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الزحل

و او را سرد و خشک و نحس اکبر است از آنچه که مر او را
سردی و خشکی است هلاک حیوان و نبات نیست و هیچ نحوست بزرگتر از آن
نیست دیگر آنست و بعضی گفته اند خصوصیت در دوری است و علوی و بشهرت
و دلیل او از طبعها رنج و ترشی مفرطست و از رنگها سیاهی در صلابت و
از بویها بوی گندیدگی و از لبسها لباسهای سخت و گران و از مردمان پیران و راهبان
بی علم و بهرکان و دهقانان و ارباب جانوران فهم و حکمت و از لفظها نگونسار
و نعیم عام و از عناصر زمین و از اعضا سپرز و استخوان و در دهره دارو و از قوتها
قوه ماسکه و از حسها سمع و از بیماریها نقرس و علتهای باطن و از شکلها چهار
و از خویها جهل و حیلت و مکر است و سرزنش و حقد و ترشی و دوستی
و تنگدستی و دعوی حکمت و کتمان سر و وقار و مرجوع خواری جهان و تیره کاری
و کاهلی بسیار خوش و از حالها درویشی و غربت و عزلت و عطلت
و دهقانی و زمینهای عظیم و اختیار و از فعلها ظلم و تخریب و توجه کارها و نوایب

زمین

زمین و زندان باید و بکار داشتن چیزهای کهن و کارهای با محنت و رنج
و از صورتهای صورت آن کس که بزرگ سر باشد و خرد چشم و
همیشه به زیر نگرد و فراخ دهان و ستبر لب و لب بسیار موی و بلند بالا و درشت اندام
و سیاه رنگ و بزرگ کتف و کوتاه انگشت و پیچیده ساق و بزرگ
پای و فراخ گام و از نشستها سن هری و از نقطها هند و حبش و از جهت
بزرگان و از حیوانات پیل و گاو و خر و بز و زاغ و قراسنگ و مگس و بوم
و هر چه سیاه رنگ بود و هر چه بر زمین خانه دارد چون موش و مار و از جاها
متعفنه و مشیمه و از نباتات عفص و آنچه او را تخم نباشد و از پیشه ها و پنجه
موزه گر و لنگ و پشت هرانه و سنگ و از معادن آهن و سرب و
حجریات و از شهرها هند و سند و زنگ و حبشه و بلاد عرب و یمن و
قبط و از جایها چاهها و ویرانها و بناهای قدیم و بناها نهاد شوره گاهها
و بتکده ها و کوههای بی نبات و سابه راه ناها کرا

شمسید

المشتری

با اعتدال گرم و تر و سعد اکبر است از آنچه گرمی و تری معتدل سبب حیوة

حیوانی و نمائی و نبات نیست و هیچ سعادت بزرگتر از آن نیست که اگر آن
انهاری علوی و سفلی و هر دو را از طعمها شیرینی و از بوها بوی خوش و از رنگها
سپیدی که بزردی زند و گفته اند که گوهر خشان را از بو و بنهایت ... با اعتدال و از
سنگها سنگهای معتدل را و از خلطها خون طبیعی و نطفه و منی و از عنصرها هوا را
و از اندامها حلق و رحم در ده و ... و از رگها رگهای جهنده و از قوتها قوه نفسانیه
و نامیه و غاذیه و از سنها سن کهولت و از حسها سمع و لمس و از
مردمان کسانیکه بعدل و دین و شرف و مال منسوب باشند چون
قضاة و وزراء و تجار و دیگر اشراف و امثال آن و از
صورتها صورت آنکس که نیکو اندام باشد و فراخ چشم و معتدل بالا و
موی که بسرخی زند و ... و از خوها حلم و زهد و صدق و امانت
و حیلت و بلندی همت و راستی و ... و حب عمارت بناهای خیر
و از فعلها امر بمعروف و نهی از منکر و عمارت عالم و اصلاح ذات البین
و معونت دین و اظهار شرف و اجرای نکاح و ازدواج و جمع مال و کسب نشانه
و از حالها عفت و سعادت و سیاست و صدق رؤیاها از نقصان

فرزندان

فرزندان و از جایها جایها که ... و از زر ... دست و انگشتان و از
معدنیها زر و سیم و قلع و برنج و الماس و جواهرات شریف و از حیوانات جانوران
اهلی چون گوسفند و اشتر و بزرگان و مرغ خانگی و طاوس خاصه آنچه گوشت او خورند
بخورند و هر ... باشد و از شهرها خراسان و بابل و فارس و ترک و بربر
و افریقیه و از جایها هر جا که بابت دین و علم و شرف منسوب باشد چون مسجد
و منبر و مدرسه و خانقاه و امثال اینها الی غیر ذلک

المریخ

گرم است و بافراط خشک است و نحس اصغر است از آنکه که خشکی
مفرط یک بنیه است از سبب هلاک حیوان و نبات و اگر این
علوی و سفلی و بدان جهت که شیئی نیست بوجهی تعلقه که ثبوت آن است
و انقلاب تعاقب ... و از رنگها سرخ و تیره و از بوها بوی ناخوش تند
و از بوها رشتی و خشکی و از خلطها صفرا و از عنصرها آتش را و جه

و از تره‌ها عفص و از جسدها مس و از گلها طین و از اندامها زهره و کیسه زهره کرهای

تا نیمه دیگر بر رگ زهره و از تنها داغها و از رستنیها جوانه و از جانوران سرکش

و گوسفند و اصحاب صلح و فتنه و از صورتها صورت آتش و بلندی بالذات

و بزرگ سر و هلاک و چشم و حور و کوش و بینی چشم و سرخ دیدار و سرخ موی

و از اشتها فراخ کام و از خویها دروغ و خیانت و خلاف و فساد

و سبکساری و نادانی و شریری و شوخی و بدعهدی و حیل و اظهار

عقوبت و طراف و از صنعتها قتال و حرب و دوزدی و زنا و خشم

و فتنه و عصیان و خصومت و سرعت جواب و ارادات و اول عمر

و خوف و هرب و از مکانها برابر میانه و از فرقها و از بناها

درختان با خار و خشک و سپاهیان و کشته‌ها و سیر و پیاز و سداب و تیر ب

و بارنجان و نیز تیره و زهرهای گرم و خشک و از شهرها مغناطیس و داد

و ماوند شکرف و اهن و مس و از شهرها شام و روم و ترک و از جایها

آتشکده‌ها و دودخانه‌ها و لشکرگاه و از جامه‌ها آنچه بحرب منسوب است

تیزترشه

و از آلتها سلاح و از بیماریها علتهای گرم مخصوص عفن حمیات و نقاط

جانی و ملازمت کشتن اینها و غیر ذلک

الشمس

گرم و خشک است نرم مبین ناله

از حساب است و خارج اعتدال است و از آنچه سعد است بنظر و نحس است

بهرات و مذکر است و قطب ثابت علوی و منقلب و روزی و صاحب

نوبه روز و هر اول او از طعمها تیز است لطیف و از رنگها زرد و خاکی

و بعضی گفته اند که بیک از رنگ صرافند ساعت است و از لیوهها کرمی

لطیف و از قوتها اکثر متحلل و با طبع با آن و از شکلها مستدیر و دراز

عنصرها آتش که بهوا نکهت است و از خلطها صفراوی که با عتدال

نکهت است و از حسها بینائی و از قوتها قوه جاذبه و از اندامها

دل کشاده سر و سینه دهان و زهره و چشم راست

و از سنها سن وقوف و از مکان اشراقات و سران بزرگ

و از صورتها صورت آنکس که تن آوری باشد و بزرگ شکم

و بزرگ سینه و کشیده موی و سفیده رویی که بزردی زند و سبز اورا و از اجرام بها
کمال خرد و فهم و زیبائی و ترفع و پاکیزگی و حرص بر شهوت و ذکر و
قوت و غلبه و کسب ثنا و سرعت غضب و سرعت رضا و از فعلها
و حالها طلب ریاست عالم و قهر اشرار و جمع مال و کثرت کلام
و ضرر کاهلان و نفع رسانان و همت بکار آخرت و از رود الکال
برادر ستانه سرای و از بناها لشکر و برکشیدن و نمش و گذرگاه و انگور
و خرما و توت و نارنج و ترنج و درختان بلند که میوه آن شان بود
نیکو باشد و از معدنها زر و یاقوت و پیاله و الماس و جوهر و دیگر
زرنیخ و شبه و فرعونی و سنگ رس از نفت و حجرهای قیمتی و از
حیوانات اسپ و گوسفندان کوهی و دراج و نهنگ و باز
و عقاب و غیره و قسمی از شهرها چهار ربع المعمور کابل
و از نبیه و دیلم و خراسان تا حد و از بیابانها کراهان با بیرون
و نشست جاه پادشاهان و از النهار کم رنج پادشاهان بود

سزاوارست

الزهره

سزاوارست الزهره باعتدال
سرد و تر است و از جهه
اعتدال تری بعد صعوبت و تریش ناله از سردی است و هموار است
و نفع و شادی و خوبی و دولت و از طعمها چرب است با اندک شیرینی و لذت
از همه چیزها و از بوها بوی خوش تیز و از رنگها سفیدی روشن و کهنه هم گویند و نیز
گفته اند سبزی و از لبود و بها آنچه سبک اندام باشد و از عنصرها هوا
و از خلطها رطوبت عزیزی و از حسها شم و از قوها قوه شهوانیه و از
شکلها مربع و از اندامها اکبر و رحم و دو پستان و از شهرها بلوغ و از
بلاد جیلان نیک ربودی صحه زنان و خصیان و مطربان و گوا
و مخنثان و اصحاب ثروت و تجمل و زینت و از خویها خوش و عشق
و شهوت و طرب و لعب و زینت و لطافت و ظرافت
و عجب و تکلف و تجمل و عدل و شرم و حیله و دوستی و شغب و مخاطبه
کنان را از فعلها و حالها مطرب و نشست خلق و گفتار و زنا

و آنچه زان رود بسیاری نکاح و حرب نماید و نگار داشتن عطر و پیرا
و جامه‌های زنان و خنده و شادی و بشارت و ثقات هدیه و رنگرزی و از
نگهبانان زن و شوهر و فرزندان خرد و مادرها و از صورتها صورت
آنکس که نیکو باشد و سرخ و سفید و فربه و سیاه چشم و خرد و ابروان پر
دیدار و تیر ساق و از نباتها شعرهای درختان و انگور و خرما و شلیت و
سیب و آبی و هر نباتی که نرم و خوشبو و نیکو دیدار باشد و از معدنها
جزع و زبرجد و مروارید و شیشه‌ها و رنگ لاجورد و از آنها بیرابه و او ابی و از شهرها
بابل و عرب و ارض بیابان و عرادها و جزیره‌ها و بیشه‌ها و جایهای بلند و کنار خانه‌ها فقها

عطارد

سرد و خشک است خجسته با سعدان و نحس با نحسان بدلالت روزگوار است
و روزی و لیکن با هر ستاره که پیوندد طالع او گیرد و سیعاست
و بهر لعل او از طبعها و رنگها و بوها و شکلها و لونها آنچه از آمیخته
چیز مرکب باشد و از رنگها خاصه فاخته‌گون و آسمان‌گون و از عنصرها باد

و از خطها

و از خطها نحو و از جسمها برق و از قوا متفکره و از اعضا زبان و آنچه بر آن
سخن توان گفت و از سنها کودکی و از مردمان اصحاب قلم و حکمت و دواوین
و تجارت و بندگان زیرک و از صورتها صورت آنکس که نیکو بالا باشد
و سیاه چرده و تنک ریش و پیوسته ابرو و نیکو بینی و فراخ دهان
و خرد دندان و تنک انگشت و گشاده موی و دراز بالا و تنگ و
از خویها زیرکی و حلم و شفقت و فرمان برداری و فکرت و حفظ
و حرص بر نگه‌بها و بر رباب و ترکیب شعر و عهده و اشتغال بدین
و استعمال حسنات و طلب حق و زهد و کینه و از فعلها ...
تعلیم علوم و بحث کردن و تجسس اسرار و اختلاف با ... و بسیار گفتن
و منکران و جنبانیدن رنج از دشمنان و شتابندگی در کارها و از
نگهبانان برادران خرد و از نباتها هر چه بوی او تیز و تند باشد
و ... هزار و تیرها و شکر و ماش و باقلا و کرویا و کشنیز

و از جانوران سگ شکاری و شتر و روباه و جگر گوشت شغال و ماهی
و جوجک و کبوتر و طوطک و چرغ و مرغ آبی و ساره و گنجشک و
دراج و هزار دستان و از معدنها زرنیخ و آهک و گوهرها
و سیماب و پیروزه و درمی و درم نو بیار مضروب منقوش
و از انتقالات کتابت و حسابت و از شهرها مکه و مدینه و
عراق و دیلم و از جایها بازارها و دیوانگاهها و مسجدها و جاها
که آب نزدیک باشد و ریگ لیار و شنبه با آن و عدد او

القمر

سبب حرارت او بعالم شمس و زیادت و نقصان نور او مشکل المزاج است
لکن مزاج اصلی او سرد و تر است و تریش معتدل است و او
سبب سعادت بنظر و هبوات عالی کوکب است و
مؤنث است و شبی و صاحب نوبت شب است و مراد او

ز طعمها

از طعمها شوری است و لذت ترشی و شیره و از بویها آنچه تیزی زند
و از رنگها سپیدی که بسبزی زند یا بسرخی یا بزردی یا بکبودی یا بسیاهی
و از بویها آنچه مختلط باشد و تیز و سبک و از عنصرها آب و از
خلطها بلغم و از جسدها ورق و از قوا قوه طبعی و از اندامها معده
و نشستن و بستان و گردن و پوست و از سنها سن طفل
و از مردمان عامه مردم و از ملوک و اشراف و توانگران خدمتگران
زنان و هزار و از صورتها صورت آنکس که زرد باشد
و مزدوران رنگ و پیوسته ابرو و گشاده و هر آن دو
او گشاده باشد و پیشانی و از کودکان و رایان
بزرگ و دایه و از خوبها سلیم و امیرش با تمام و
در حق زنان و کسب ثنا و خوشدلی و دروغ و سخن

و کرگ بسیار و سنجاب بسیار و دراج عشقی و دندان ماهی بسیار
ترنج و انار که بهتر است از همه جاها بیرون و کیمیا وری و کارهای
آب ریسمان بسیار و نانوائی و بناری و معلم عملها و ملاحی و از بناهای گیاه
و مصطکی و گل و پنبه و کتان و خربزه و خیار و گندم و جو و انار
و انگور و از جانوران شتر و گاو و گوسفند و ریحان و شترمرغ
و بط و کلنگ و ماکیان و گنجشک و دراج و بوتیمار و از معدنیات
گچ و قیر و زرنیخ و مرداسنگ و بلور و مهره و نقره و زاک و گچ و جریات
سنگ سنگ و از جاهای بن دست بلخ و کشمیر و از
شهرها هر جای را آذربایگان و از جاهای زمینها اران
و از جاهای بهای غمناک گجه خشت و

۱۲۹۶

جو بیها و درختها

م م م م م
م م م

63

این اشکال شش
نقطه شدنی نیست و نقطه شدنی مگر از سه شدنی نیست و خطی است
و آن یک شکل شده است که چهار باشد و هر گاه گسسته باشد
هر گاه که دو خط آن جا که تیر است اگر آید آن و جای
بان خط الصحاب مطلب آنجا صحیح شده اگر
بان هیچ از جا که هر کس
بیچ دایره را اسم باشد
ستاره قیمت نقطه خواهد یافت
نگارش شود این باشد
کت مجموع بودن و ... هیچ طرف
الله ... دیگر

ولیکن بودی
صبر و شکیبائی در هر امری

حال لازم است

این شکل [illegible] نسبت [illegible] است ز طالع [illegible] است

برعکس [illegible] خانه [illegible] بر عزت [illegible] از

هر جا که [illegible] خیر [illegible] و هرگاه [illegible] احوال [illegible] باشد

[illegible] استقامت دارد [illegible] نفع [illegible]

دارد و [illegible] نفع ندارد و [illegible] دارد

[illegible] که در میان

جمعی [illegible] باشد [illegible] است

[illegible] دارد

که [illegible] شود

عیب دارد و اگر برای جنگ [illegible] فتح دارد

[illegible] صلح [illegible] هرگاه در [illegible] خواهد رسید

هرگاه [illegible] است

ولیکن [illegible] والله اعلم

این شکل

[illegible]

[illegible] درشنبه [illegible] دارد [illegible]

[illegible] در معاملات هرگاه [illegible]

[illegible] احمال [illegible]

[illegible] صاحب [illegible] دارد

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] شود [illegible] شود [illegible]

احوال خوب [illegible] اگر [illegible] در

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] است

[illegible] دارد

[illegible] خواهد

[illegible]

[illegible]

این شکل چهار سر بسته و در میدان چهار اجتماع با قطع متساوی است
باصطلاح ماسه‌بندان چنانچه هیچ گره در رشته نباشد اجزا چهار ره
و تابوت و بسته‌اند را نهم خالی از هیبت و هرچه که هر کدام بزرگ است
و بخیلی که مراد جای خطی او نیست و اگر بر نبایست و بعضی بسته باشد
مرو عزیمت نباید بکنی هیچ زور هر کاری که مطالب او حالی نشسته
خبر از حیف بسیار شود و لا اصلاح کرد و معاملات نشود و سوال درد
نشود بکار و قلعه از محاصره خالی شود و شکل منصب ارزشت هر دل
ره و نگاهی شود و پیش آید احوال اگر هیچ گره در رشته‌ها بیست هزار در
و اگر در رشته‌ها هیچ نیست و تغییر امور شرح الله صالحه نشود
رود در جنگ مغلوب نیست و اگر هیچ گره در رشته‌ها جانب مطلقه
بزرگ است اگر بسته شود در حالت جنگ بر هر کس بسته شود خوب
نیست زنان حامله باشد و اگر باشد بدتر است هیچ بسیار بطلسم قرآن دارد

رفتن

نفروشی هر است اگر گشته هر است آید جانب انکیس نشود هر گاه
شیخی را آن تب چیزی دارد نباید بعضی حالی بسته و دوست است

ابی

انکال

چهار سر بسته و یک میدان در آن گشته و همه میدان چهار اجتماع و
قطع متساوی است هر گاه هیچ گره در چهار سر رشته‌ها نباشد ابری
خوب نیست و اگر گره در رشته‌ها نفس بسیار است که بر نباید باشد
هم خطر است و اگر که در نقطه‌ها رشته‌ها ماسه تغییر
آرام کلاه نبود بر جمیع مطالب خوب نیست و قریب الوصال است
بدون ازدواج خواه گرفت وصل اما حامله شود معامله شرح الله
جنس مقصود غالب است غایب و بعضی میرسد لا بهیچ ان شاء الله دارد

عاقبت امور رهم تشریح الله و اینها همه شرط است که هیچ دایره در [illegible] نشد

جانب هم [illegible] که هر [illegible] جمهور [illegible]

و اگر در حالت [illegible] هر گاه [illegible] هیچ دایره [illegible] باشد [illegible]

و هم کشیده [illegible] کشیده را جزئی [illegible] است

این شکال

چهار سر بسته دو مصداق [illegible] ازان کشیده [illegible] است

انهم موافق با سه فوق است [illegible] با سه فوق است

که [illegible] باید [illegible] چهار [illegible] دارد

این شکال

چهار سر بسته دو مصداق دایره [illegible] کشیده و در چهار سر کشیده

[illegible] انهم با سه فوق [illegible] هر [illegible] جز

[illegible] گرفتاری [illegible] ازان است

[illegible]

در جهت صاحب این [illegible] قوت دارد بشرط آنکه هیچ دایره [illegible]

این شکال هم

مطابق با سه فوق است [illegible] مصداق این [illegible] عکس آن

است در جمیع مطالب [illegible] گرفتاری عظیم در

پیش دارد [illegible] گرفتاری دارد و عاقبت امور تشریح الله

[illegible] است

نیز مصداق دیگر کشیده [illegible] دایره [illegible]

[illegible] در سایر مطالب با سه فوق [illegible] والله اعلم

این شکال چهار سر

بسته [illegible] است [illegible] بسته [illegible]

مطالب او حاصل نشود و آخر کار او مشکل است خبر از هیچ طرف نمی‌رسد
معامله و صحبت نخواهد شد با وجود چه بسیار قران دارد بلکه خواهد شد به واسطه حرمت
شکسته شکاری شود سفر نخواهد رفت و هر کار بد و ضرر دارد حاجت از جا نمی‌
رود اگر شود قلعه محصور است هر کس باشد خواهد بود در جنگ هر چند جهد کند
نشود اگر بشود مغلوب شود حامله ماده اگر باشد دختر است اگر گمشده پیدا
نشود بیش از احوال تعریفی ندارد دیگر بسیار بد است عاقبت هم تشریح از صفا
صلح و دوستی نشود محصور رها شود حالی نشود هر چند جهد کند هر دل نخواهد دیگر بار
دولت ارزانی

این شکال چهار سر بسته و جنب گشته بلندی است و در سفر
نمی‌آید و شکال خود قرار دارد خبر از جای نمی‌رسد معامله نشود
دارد نشود قطع دارد و صلح نشود جنگ و جنگ با هر عیب جهه دارد لا ثابت
نشود گمشده هم نشود هر کار چهار سر هیچ گره داشته باشد امیر لشکر

کشته شود عاقبت امور بد است بیش از احوال تشریح العلامه چهار اسن کس منظور بود
شود حامله دختر خالی نخواهد شد از برای شکال و حال تعریفی ندارد بسیار
قران دارد در حامله ماده هر کار باشد دختر است نفر هم نرود

این شکال دو دیوار ان جدا جدا است که در سطح بلندی است و
سفری نمی‌آید خبر نمی‌رسد اگر رسیده باشد که بد است معامله و مصالحه
نشود جنگ هم نشود در هر کس نشسته شود مغلوب است بسیار
قران دارد مطلب حاصل نشود شکاری نشود هر مطلب بر حال
خود است سفر رفتن نمی‌شود ضرر دارد محصور بسته نگه دارد

این شکال دو دیوار در یکدیگر گشته و سلامتی است و عکس بسته
فوق است و در هر امری قوت دارد و جنگ نشود و صلح بسته

غالب است بیمار بهتر شود لا فرزان دارد مصالحه و معامله معقوده
لا فساد و نظر است گشادن شود مطلب کسی بعید بسیار
چهار حالی ما نمی‌باشد و اگر باشد دختر است مطلب ازین کار
بسته‌ست درست نباید

انکیس اشغال دیوان حال دعوی او کم مصاف او فنا که و نفع سلامتی است
آن است سفری از ترس در ملال فنا که لا جبری میرسد از اینها
و جباری دیگر هم از جا نگه منظور باشد میرسد لا که دل نظر دارد سرکه
رواج نگرفته معاملات و مواصلات و دوستی نزدیک بهم نه
نکرد آن و جبری میرسد که رسد ازان مطلب خالی است
پس لهذا او الهم هی نیج است فتحه دارد لا فی الفور از پیش
رفت نخواهد کرد تکرار که بسیار رسد کاری شود شغل و
عمل سرسبز نشود نزدیک است بهم التشریح الله اعلم

سنگ
آمد

۶۸

انکیس اجتماع
انتقال

از روی کسی شنیده و مصاف او فنا که و سلامتی نیست ما است سفری بیمار محال او
فیصل نگرفته لا جبر او خالی از نفع باشد ولیکن او نهی خواهد بود معامله نه
مواصلت چه دارد لا منفعت دارد و دوستی نشود بیمار شفا یابد فرزان دارد
پس لهذا احوال خوب است در امورات چه دارد و چه کردن آن
نخواهد دارد معامله اگر بشود نفع کمی دارد و بسیار مطالب همین طریق است
ای کم شده و درست صاحب نیست است و جبری از ادنی شود در
شغل و عمل چه کند که فتحه دارد حامله نباشد و اگر باشد دختر است
زایسته نیستی بوجود لهذا الله فتح نشستن معمول و مبارک است

انکیس
انتقال

حبس و لا مصاف از دولت کسی شنیده و سلامتی نیست عاقبت دعوی فتحه دارد
لا بوجه دست نمی لهذا اختیار از جانب شرع شده معاملات و مواصلات

و صاحب [illegible] قیمت دارد الا بر دوری شود معامله باشد و لیس است ضمیر مهمان [illegible] اوست

در هر باب معامله و ضمیر تکلم دارد اگر کشته در تشریح نقیا دیگر کمال نشانه که نیست

انکیس نقای مصداق

راجعی در بکر دیگر کشته و بر دیوان کشته بیت سعدی است آنچه هم بر دل کم

زیاده نه قول است انکیس

نقای دیوان خالی جبر

و سعه اق در بکر دیگر کشته بر آنکه با سعدی است در جمیع مطالب بعید

المطلقات است همین قدر است که دیوان است و راه لاخلاف در جمیع

امورات رابطه در میان به انشود لا حول در که چرا آنکه با وجود

رابطه و در هر امری در تعطیل کرد و معامله باشد نقای نشود اگر کشته در تشریح الله

انکیس نقال

مصداق بر دیوان کشته بر جبر

ضرر چه

چرا آنکه با سعدی است نیست و نفعی رد و تحمل اهل معامله نمی شود چهه آنکه

جنبی باشد آنچه است و نفع و نشده معامله است زیان کرده

رد و تراز معامله درست باهم نبوده لا حتی ان چه آنچه است احتمال

میرود که بر دوری نظیف و چرا که اشته همان رشته است بهم رسانیدن از لا امر

هزار دست له احوال نفع آن در به است و امورات صحه نکند

که از بر دو هزار در نقای نشود نیک و جهات و جمیع امورات تشریح الله

انکیس اول نقال بر دیوان

خالی رشته مصداق چرا با آنکه با سعدی است ملک و نیکی با نسبه روز

بوطن جواهر اخبار لسیار از اطراف بیرسه لیکن کذب خواهد بود

معاهدت و مراسلات و لعنت نشود اطراف و دشمن نخواهد رسید

و هر کاه و برده و جنگ نشود ممنوع است و چه نیکو کشته خواهد شد

غایب از کسی در راه نشود و دست یابی و منصب خالی نشود

نگاری شود اگر کشیده به اراده شود ضمیر خالی باشد خاطر جمع باشد والله اعلم

این تفأل

مصراعی بر دیوان کشیده در مصراع به اجرا آنکه رستگاری است [illegible]

و نفوذی [illegible] حاصل شده از مکان حرکت کرده لا بوعده نیست باید

خبری که بخود خاطر جمعه آورد و رسد لا خبر که [illegible] بسیار رسد

بعضی از آنها راست باشند و دروغ است معامله [illegible] از

نفع است صلح بهتر است [illegible] بهم [illegible] بعضی حاصل

بعضی گواهان اگر بطلب [illegible] رفته باشد بعضی زیر آورده خاطر

باشد [illegible] است نگاری شود [illegible] کمند [illegible] است

سفر [illegible] بسیار [illegible] ملک [illegible] منصب [illegible] است [illegible] کنند

این تفأل

بر دیوان کشیده

در مصراع [illegible]

بمصراع [illegible]

مصراع

چرا فال آنکه است این علامت سلامتی است [illegible] و نفوذی مقصد المرام میسر

[illegible] همراه [illegible] همراه او خواهد بود معامله در دیوان [illegible]

سفر [illegible] میسر [illegible] اگر با [illegible] خصومت [illegible] مغلوب باشد

[illegible] منصب [illegible] باشد اگر [illegible] رفته باشد [illegible] است [illegible]

آن [illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible] است [illegible] صلح [illegible]

[illegible] بسیار خوب است نگاه [illegible] شود انشاءالله

این تفأل

مصراع چرا بر دیوان کشیده [illegible] است و نفوذی [illegible]

مطلب حاصل شده از مکان خود حرکت کرده [illegible]

لیکن بوعده نیست [illegible] آینده خبری [illegible] لا [illegible]

خالی از نفع است وصلت [illegible] اگر [illegible]

جمع [illegible] در [illegible] صاحب [illegible]

بهم رسانند و اگر علامت جنبان میرود از هیچ طرف گشته گرفتاری از او
ملک بنفسه دست بالا نخواهد داشت نشود و زن حامله باشد دلیر است

ابن
انتقال

سه مصاف در یکدیگر کشنده و بر لوران آنچه رسد مهمی است قوت آنچه
نماید از آن است اگر جنبان باشد بیماری شود حاجت سه چه بنوزا
و شیر گر مسکنه معامله شود لا کجا ال میرسد وصلت آشنائی و آنگونه
امورات دولت کجا ال خواهد رسید دور نزدیک بزرگ بیرون خواهد
رفت مصالحه شود ملاقات میان بزرگان شود است که در
این ملاقات میان ایشان نزاعی واقع شود زن حامله باشد
اگر کشنده و در دلواب امری ظاهر شود بهت خواهد آمد قبل از آن

ابن
انتقال

در اول خلل رسته مصاف درهم کشنده چرا آنکه دستگیری است بیرون
درجای خود گرفتاری دارد با درهمی است با جنبان زوال گرفتاری

خبری از طرفین بمرسد پس اول احوال خطر گرفتاری دارد معامله نشود الا
بجا ال میرسد وصلت درستی هم انشرح الله بمار قرآن عظیم دارد نگار
بیماری شود حامله باشد دلیر است ضمیر خالی باشد مال
کمشده پر میان چند نفر مشترک است و در تقسیم آن بجا ال میرسد
نمو میر بود در جنگ مغلوب است گرفتاری بسیار دارد و در هر امری
هر عیبی گرفتاری در خطر دارد و صبر در امورات بهتر است

ابن
انتقال

بمصاف بردوان کشنده و چرا آنکه در مصاف در یکدیگر کشنده و چرا
باشد مهمی است نایب شوی اگر بر سه بنو باشند که روزنه شده باقی
با دیگری کشت دارند و موجه نمی دانند و چرا از جای خود نشسته و اگر بر سه
صد و ... است پس اول احوال بد بخت با کسی ملاقات کند و امراد
بو بله مصاف کشنده قوت دارد مصالحه نشود لا کجا اثر دارد
و صلت هم انشرح الله و اگر کسی بطلب چیزی با طلبی فرستاده باشند

دست خالی بیاید اگر از مطالب و انواع ها که هم صورت نگاه اگر کشت
های کمشده در نقد صاحب نیت باشد و در نقد حرف افزون است که از مقال
پر دل آکنده اند لا حبت امید دارد و اطراف هر عمل میرود و در رفتن
آن خانه قبیت دارد ده در حیث معتقد بیت است که منصب از جهة خارج
هر عمل باهر نشد و رفت و بسیار دارد و الله یعلم می خوا

انقال

ابن

دیوان خالی و همه از جدا و در مصداق در هم گرفته و جدا اتکا است
و سلامتی است نایب و بیرونی اگر خویشان بیاید خبری از ایشان میرسد
که با کسی بحث و جدال دارد خبر از جا میرسد و در غم آن خبر گرفتار
و بحث هر عمل خواهد بود هر سطحی و متهمی در قهر دارد لا عمل و جدال هم دارد
دیوان خالی است گرفتاری شود بیمار شفا یابد اگر بر پیش لهذا احوال النسوه است
دران روز خبری میرسد و گرفتاری و بحث کسی شود خبری اصلاح مصالحه

بیشوق هم — نوع درهم الکسیه اسفار — سحر برد
در خانه — معلوم است

ام اتصال در مصداق در هم در دیوان کشیده و همه از جدا است که و سلامتی است
ابن باشد بهر اران نایب است در طلب در مصداق در هم کشیده که دیوان
نایب و بیرونی میرسد و خبر خوب ای آورد و پیش از احوال هم شرح
و هرگاه عمل در برابر باشد بحث واقع نشود و دیوان شرع یا عرف
خواهد رفت لا صاحب باشد نایب است و فقه دارد بیمار
شفا یابد نگر کر ما شود تا کمشده را خبری میرسد لا کبت
زن حامله باشد منصب را بحث واقع شود و دیوان خواهد
خواهد رفت لا لات شود بحث میرود کمشده بسیار خواهد شد
و نفع میرود و کسی با درستی می شود و الله یعلم الله اعلم

ابن — اشغال

در مصداق در هم و همه از جدا بر دیوان کشیده و سلامتی است

عتبه داخل دیگری در حرکت باشد لا بوعده نیست مگر در امری حکمت
واقع شود و بر زوال شرع یا عرف میرود و صاحب آن مغلوب است
و نفع دارد و نحس است میرود مصالحه در زوال امیری بشود مسئله اسرع
های گمشده در زوال بیاید شود و نزاع میرسد لا که است لیکن
های ملک منصب ... بهم رسد زوال کشته زایل ماله باشد
و لیکن ضمیر خالی نباشد اگر شعار ... حکم شود والله اعلم

این عقال

سه حبس مر اجتماع و ستوده است عتبه داخل دیگری در حرکت و هر کس در
جای منقطع دارد خبر از جای رسد و اگر رسیده باشد صید
و در میان بزرگان جدال واقع شود و هر که جراحت
دارد پیش او احوال بد است و مرحی بشارت ... در میان بهم رسد
حامله نباشد اگر باشد دختر است های گمشده و ... نیست بیاید

در جستار بزرگان گستاخی شود صلح شود ضمیر خالی باشد اگر شود بهم
بزرگ نیک و عیال نفع دارد و صورت نحو است

این الحیان

و حبس دیگری گسسته و عجب جای که در صلح ستوده است عتبه داخل دیگری نماید
و در جای گرفتار شدن خطر دارد یا مرحی بچه در بچه خواهد شد
نزاع عظیم بشود و هر صاحب که حال است بود یکدیگر بلکه صاحب باشد که
در صلح بشود لا و وسطه دیگری بهم بخورد دیگر بشود و حامله باشد دختر است
و حرب های گمشده و نیست گسسته یا که میانه آنها اضداد
و جدال باشد و بد است و هر کاه بسته باشد که در نقطه که خواهد بود
و صاحب سه نقطه میرود لا دست او خالی است شود میرود که نفع ندارد

این لحیال

سه حبس در هم گسسته و ستوده است و نزدیک است که از سه خوف است

ها بت رسفری نمی‌آید خبر از جاها نمی‌رسد اگر کسی در سفر باشد پیش او احوال او

هم است گرفتاری دارد

این شکل

این شکل در جنس چراغ است در هر خانه که افتد بطالع سعد نیک است تا پ

سفری نمی‌رسد خبر از جاها و رابطه هر عیال نمی‌رسد اگر رسیده باشد

صدق است در جمیع امورات از طرفین رابطه در میان اهل معامله

منفعت در آید و شه نزاع با کام نمی‌رسد تمام نقشها باید و الله اعلم

این شکل

همه‌اش در جنس کشنده صدا و نحس صدا و همه‌اش صدا و سعد نحس صدا که است

ها بت رسفری ای اهل است که کسی همراه او باشد و اگر بر هر عیال و شیخ رسیده

رفتن بطرف عیال و رابطه به اشعه و زار رفتن بی شغل کش اهل

موقوف شود در جنگ اکثر طرف اول که دار طرف معامله و منفعت

بیابان شده تمام گرفته دارد و شکار بسیار شود اگر کمتر نصف کمتر رسیده که

منصب و قلعه و خانه برو بربع است ندارد نیک است و شیخ فسادی نشود

این شکل

در جنس در ... گشنه و در هر خانه که افتد کشنده و شده با نحس سعدی است

این خانه پر آشوب است قاصد و سفری نمی‌رسد معامله صحبت

درستی بسیار نحسی دارد و اگر طول بهم رسد فسادها در آن ظاهر

شود در جنگ بسیار بر تر است و جنگ عظیمی شود با دشمن و دعوی

ست این است خانه با شده بسیار است و در هر امری رابطه هر عیال

فال را نشود و نیک سعد بلکه پیش آید باشد اگر کار کسی هر اول

این شکل

در جنس در ... کشنده صدا در معامله صدا صدا که سعدی است

نحوی حالی از ملک خود به بعد لانه بر شهر رفت در معامله و دوستی

فاسد شود قبض ضرر دارد دولت آنکس زائل است
زمین آخر ندارد مصالحه را بطلب چیزی خواستنی آنان دیده دارد وقت
ندارد نکاح کم می شود بیمار بهتر از رنج بسیار شفا یابد اگر کم شده هست
نیابد ضمیر حامله باشد نر باشد شغل رشتهای نشود و اگر نشود نفع ندارد
سفر رفتن بهم نشود منصب زیاده قلعه ضعف دارد و محزی عامل است

ایضاً
اشکال

در حبس در رهم گشته و جدا از نو معه آن ریز بر گشته و مراد بسیار است
نورش ایمن باشد سالم از فرق است غائب رسیدن زود میرسد
دولتش بیشتر خواهد بود و دست از یک از مطلب و مهم حاصل
نیست بیمار قران دارد سلامت بسیاری شود اطراف رنج میرسد
جنگ شود و از صاحب آن کشته بسیار شود خبرهای از اراجیف در به
بسیار می اگرچه مطلب که احوال نیکو است لا به نیت در امور است

بیمار

بیگانه رهی تبعی فساد میکند غیبت دلیل خواهی نیست صاحب آنکه
زن حامله باشد پسر است لا برای بار رسش پیدا است

ایضاً
اشکال

در حبس در رهم گشته و مصالح از نجات گشته و همه مصالح ان مراد و ملک است
غائب و نفری را در اخبار نیک دارد و اگر خبری باشد بعضی صدق و
بعضی کذب است معاملات و مواصلات بر هر نوع نیکو شود
از مطرف منفعتی نموده در بعضی امر خوبی کند و در حبس از نزع خلق
مطلب از حاجت و عمل دارد لیکن تا وقت قبضه دارد بیمار شفا یابد
لا از رنج بسیار بر دارد دست عمل و شروع در امر که سعی دارد
مطلب و منصب هم حاصل است لا از طرفه هر امید که خلاف کند
نگار از بسته را به شود حامله باشد ولیکن از آن ناگه کشته بر سنت مادر

این [figure] شکل

در مصاف در خانه هر کسی که بر جنس نشسته و رنجی صرا اقباله رسیدنی است
غایب و سفری با غیری معارضه داره و ضرر کار بواسطه جنس صرا اقباله
باو رسیده و بزودی می‌آید و ضرر از جای رسیده بیمار مرض شده
دارد و نکار نشود حامله باشد و پسر است معامله و غیره از طرف
ضرر کم از صاحب سه مرسه آن کم شده و قبیح است آید

این [figure] شکل

در جنس ساده و در مصاف در خانه هر کسی نشسته و جدا و رسیدنی است
این ساده سته نیست و هیچ امری فیصل نکرد و در هیچ جا هیچ
خبر نیست مکر با غایب ملالت کند و نکار رهم نشود و دیگر در
هیچ امری خیر ندارد و حامله باشد و اگر باشد دختر باشد جهت هم بشر الله

این [figure] شکل

حیب

در جنس در خانه هر کسی که نشسته و در مصاف در هم کشیده و در واجبی که نشسته و نزد ملک آمدنی است
این ساده برانکو بیست با غایب و سفری ملالت نشود و لاضعف بسیار
دارد و معامله قیمت مرارت دارد و رسانده بهم و مطالب
همین نهج است و در هیچ امری خوبی ندارد و خصوصا جنگ که
در صاحب ساده نیست و بیماری آزاد کرفتار نشود و بیمار شفا دارد
سفر نیست قیمت ارزان خواهد شد و

این [figure] شکل

در مصاف جدا جدا تجنس نشسته و تجنس حالی اقباله ها آمدنی است
غایب و سفری در جایی گرفتار نه بلکه محبوس نشسته و زود بیاید
و در نیست که تجه باشد با زر قران دار و زن حامله باشد
دلیل است و نکار نمی‌شود معامله صیب ... نوع قیمت از بلاد دیگر آن آید

و اگر همه مرادت بسیار کشد سفر پیش ضرر دارد و کمی اگر در غرض شغل عمل

آتش غریب است اگر عاقبت ضرر دارد و حرارت دارد مال

کم شد و هر بیت آبی بحث ... عمل شود و صاحب بیت آتش عتبه

در آخر مغلوب خواهد شد ... منصب ثابت ... دارد

این اشکال

تنجیس ... و چهار مصراع ... که ... بسیار

سستی است ... مصلحت ... ... در آخر

هر بیت که اشکال

این اشکال همه مصراع ... ... مصراع ... اگر ... دارد

این ... که ... است ... رابطه ... مصراع دارد

دو بیت است در امورات رابطه دارد و عاقبت ... است

خصوص

خصوص بحث ... در جنگ ... شود با جمعی دیگر

این اشکال

در مصراع ... و ... مصراع ... که ... این هم

مثل ... خوش است و رابطه ندارد و در غرض رابطه ...

... در امورات ... شود ... اگر ...

بیمار ... دارد و در جنگ ... است و آخر مغلوب ... بسیار

این اشکال

... مصراع ... و ... مصراع ... است و دیگر اگر

... در ... و ... است ... دیگر ...

... و ... دارد ... گرفتاری دارد معامله

می‌شود و ... امورات ...

می‌شود دیگر ... و ... ... ص

این — اشکال چهار

مصداق جبرا بر جنبی کشیده باشد دلیل است بر عمر [illegible] تحویل دارد و

مواصلت روز نیز نشانی [illegible] است اگر بنفع نفع دارد اهل

کمتر است الا منصب و منزل برقرار باشد والله اعلم

این — اشکال

چهار مصداق در یکدیگر کشیده و در جنبی کشیده باشد دلیل است آنهم مثل

آنکه چون است لیکن چون آن را که از آن است معاملت

و مواصلت و غیره شود لا لیکن بسیار و مرارت بسیار بیند از آن را

بعضی بسیار مبتلا شود و از دست مردان رنجه و نگار نشود و در

جنگ غالب است چهار شده است بسیار دارد

این — اشکال

سه مصداق در یکدیگر کشیده و در جنبی و همه مصداق جبرا بر جنبی کشیده باشد دلیل است

رجح

این سه با سه دو — ث — نقاد دلیل دارد

این شکل را چهار مصداق در یکدیگر کشیده و جبرا بر جنبی چاله دلیل است بر آن

رنجوری بیمار را اگر آنهم را در آنجا گرفتاری آید و هر چند چه کند نگاه دارد نگار

بسیار شود و در جنگ مغلوب است و بسیار کشته شود و از ثابر بطالت است و

گرفتاری — دارد

این شکال سه مصداق در یکدیگر کشیده جبرا بر همه مصداق جبرا بر جنبی مرا و دلیل است

بر آنکه رنجوری چون ثابت است چیزی از آنجا گرفتاری میرسد با مرارت و کدورت

معامله و مواصلت و دوستی باشد و اما چیزی میرسد که باعث راحم خوردن است

شروع کاری اگر کند خبر بر هم خوردن آن میرسد بیمار بعد از رنج

بسیار شفا یابد الم کشد و بعد از شغل بسیار طاهری شود نگار هم

بسیار شود سفر رفتن به هم هندی شود و ضرر میرسد که موجب معطلی است

ملک عمره — شر ۶ دارد

انکیس
الاول

سه مصداق دیگر گرفته شده چون مصداق دیگر گرفته شده از دلائل امنیت است
نایب دیگری اول گرفتار شده و دیگری خلاص شده و از دلالات
دلیل کمی نوبت آن است که در معاملات و مواصلات
و غیره اول جدا نشود تا صاحب ... منسوب است
رستگاری شود تا خود صاحب ... کرد و الله اعلم

انکیس
الثالث

سه مصداق دیگر گرفته شده و دیگری گرفته شد و یک مصداق جدا شد که
دلالت امنیت است نایب دیگری در نزد امیری یا در دل گرفتار
باشد و خبر از او برسد تا کسی بجست و نزاع دارد
در باب مطالب ... است
رابع اشکال نحس مصداق جدا جدا دلالت چرا هرگاه بر ... ضد ...

زنعسا

در سفری که باشد با عوارض متفرق خواهد رسید و احتمال ... دارد که
تا خویش اول را از جهات ... رضی نباشد ... مطالب درصلت
و العیب و محبت و معامله شود بسیار قرآن دارد رستگاری شود
حامله باشد و اگر بر حامله شود فرزند رحم دختر است و
... اگر ... باشد و اگر ... بسیار ... است
قطاع الطریق گرفتار شود ... در ...

انکیس
الشکل چهارم

سه مصداق جدا جدا و دو مصداق در هم ... دلالت امنیت است
احکام این هم مطابق فوق است بحکم اینکه در هم ... که
نزاع این ... است و ... منسوب است
... معامله ... باهم ...

انکیس
الثانی

سه مصداق در هم ... و سه مصداق جدا جدا که دلالت امنیت است

گرفتاری و آشوب این ماه است در هر امری هم خطر و هلاکت است

بیمار فراوان که دارد و محتاج صدقه است با دشمنان غلبه

میشود و شکار بسیار میشود و در شکارگاه نزاع خواهد شد و هر بلا

بطرف [illegible] خواهند رفت

این [illegible] در هم شکسته و [illegible] احکام [illegible]

اخبار [illegible] است خبر برهم خورد دل جمعیت [illegible] و خبری [illegible]

که باعث غصه صاحب [illegible] است با دشمنان رو برو خواهد شد

و معارضه که در میان واقع خواهد شد با [illegible] احکام با [illegible]

این [illegible]

[illegible] در هم شکسته و [illegible] است

اخبار [illegible] و [illegible] غصه آمیز است [illegible]

شود

شود [illegible] در آخر [illegible] شکار بسیار میشود جنگ هم میشود و [illegible]

کشته و زخمی از بسیار دارد و [illegible] در [illegible]

فرزند [illegible] و خیرات [illegible] خواهد [illegible] احوال

[illegible] و [illegible] دارد [illegible]

[illegible] خود [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ١٢٩ [illegible]

کتابت نسخه شریف ... آقای حاجی قاسم حاجی علی ... جعفر

۸۱

لکاتبه الراجی ... غفر ذنوبه

گر عمر بصد هزار سال باشد
آخر شکم زمین قرارم باشد
این خط شکسته را بنوشتم
تا در سر برگ یادگارم باشد

تحریراً فی لیلة یازدهم ۱۱
ربیع الثانی ۱۳۲۵

[illegible]

[illegible]

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

این یادگار از حقیر محمد رضا نجفی ولد فاضل حاجی عبدالرحیم نجفی

خط را نوشتم تا بماند یادگار من نمانم خط بماند یادگار

فی لیله سه شنبه ۲۰ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۲

محمد رضا



